

فصلنامه علمی - پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهراء (س)

سال هفدهم، شماره ۶۵، تابستان ۱۳۸۶

تاریخ نگری و تاریخ نگاری عمادالدین کاتب اصفهانی

دکتر اسماعیل حسن زاده^۱

چکیده

عمادالدین کاتب اصفهانی مورخ ایرانی قرن ششم هجری، سهم مهمی در تقویت تفکر تاریخ نگاری انتقادی این دوره دارد. با توجه به جایگاه و اهمیت تاریخ نگاری او در عالم اسلام، این مقاله در صدد است با رویکردی تحلیلی تاثیر متقابل بینش و روش تاریخ نگاری او را روشن نماید. منظومه تفکر تاریخی عمادالدین دارای سه ویژگی نخبه گرایانه، شریعتمدارانه و انتقادی است که او را قادر ساخته با روش توصیفی - تحلیلی به آسیب شناسی و علل انحطاط حکومت های سلجوقیان، ایوبیان و زنگیان بپردازد. با توجه به هماهنگی نسبی بین عناصر منظومه تفکر تاریخی اش، او توانسته تاریخ نگاری خود را فراتر از سایر تاریخ های سده ششم بنشاند. از این منظر آثار تاریخی او با آثار مسعودی و مسکویه قابل مقایسه است.

واژه های کلیدی: عمادالدین کاتب اصفهانی، تاریخ نگاری، تاریخ

نگری، سلجوقیان، ایوبیان، زنگیان

مقدمه

در دوران اوج قدرت سلجوقیان در ایران، تاریخ نگاری قابل اعتناء پدید نیامد. تاریخ نگاری موجود دستامد دوران انحطاط و یا قلمروهای خارج از اقتدار مستقیم سلجوقیان است. پرداختن به علل و چرایی عدم تاسیس تاریخ نگاری در دوران عظمت فرصتی دیگر می طلبد. به سخن دیگر، به طور معمول حکومت ها در سال های میانی و پایانی عمرشان به تاریخ نگاری توجه جدی مبذول می دارند. البته این سخن به این معنی نیست که در اوایل حکومت ها اصلا تاریخی نوشته نمی شود بلکه منظور جریان غالب تاریخ نگاری است که به گمان نگارنده در اواخر عمر حکومت ها شکل می گیرد. در این زمینه پرسش های جدی وجود دارد از جمله چه رابطه ای بین انحطاط حکومتها و تاریخ نگاری وجود دارد؟ آیا تاریخ نگاری دوران انحطاط نوعی نگاه نوستالوژیک به گذشته درخشان حکومت هاست که توسط بارماندگان آنها برای ترمیم کمبودهای سیاسی - نظامی و کسب مشروعیت بدان دست می یازند؟ یا نوعی بازآموزی تدبیر ملکداری توسط فرمانروایان جدید است؟ البته این مقاله در صدد پاسخ به این پرسش ها نیست، بلکه تنها به بررسی و تحلیل بینش و روش تاریخ نگاری عمادالدین کاتب اصفهانی می پردازد. تاریخ نگاری عماد الدین که در غرب قلمرو خلافت اسلامی یعنی حکومت ایوبیان و در خارج از سلطه مستقیم سلجوقیان محض عراق پدید آمد، با نگاهی انتقادی به تحلیل روند انحطاط سلجوقیان و قدرت گیری زنگیان و ایوبیان پرداخته است.

عماد الدین مورخی گمنام نیست که تاکنون درباره او بحثی نشده باشد. هر صاحب نظری از منظری خاص به او پرداخته است. پژوهش ها در این باره را می توان به دو دسته تقسیم کرد:

دسته اول پژوهش هایی که به تاریخ نگاری و زندگی وی پرداخته اند. در این میان کلود کاهن با نگارش مقاله ای با عنوان «بررسی منابع تاریخی مربوط به دوره سلجوقی» (کاهن، ۱۳۵۲، ۳۸۳-۳۸۴)

۳۹۶) از پیشگامان بررسی تاریخ نگاری عماد الدین به شمار می رود. این اثر به بررسی منابع تاریخ نگاری عمادالدین پرداخته و سعی کرده خط سیر بهره مندی او را از منابع متقدم نشان دهد. هرچند اطلاعات ایشان در اواسط قرن بیستم دارای ارزش بوده اما امروزه جزء بدیهیات تاریخ نگاری سلجوقی شده است. ایشان در مقاله دیگر با عنوان «تاریخ و مورخان اسلامی تا پایان دوران عباسی» (کاهن، ۱۳۷۹، ۱۴۱-۱۹۵) ضمن دادن گزارشی اجمالی در چند سطر به تاریخ نگاری عمادالدین پرداخته که مطلب قابل اعتنایی ندارد. حلمی م احمد پژوهشگر عرب نیز در مقاله ای با عنوان «تاریخ نگاری اسلامی از قرن ششم تا هفتم هجری (دوره زنگیان و ایوبی ها) تنها یک صفحه به تاریخ نگاری عمادالدین اختصاص داده است. ایشان ضمن کلی گویی درباره تاریخ نگاری وی می گوید: «در این کتاب [نصره الفتره وعصره الفطره] نیز سبک مغلق و پیچیده از ارزش آن به عنوان یک اثر تاریخی زمان کاسته است» (احمد، ۱۵۰، ۱۳۶۱). حسین عاصی پژوهشگر دیگر عرب با نگارش کتاب *العماد الاصفهانی: حياته وعصره ۵۱۹-۵۹۷ هجری گام مهمی در روشنگری حیات سیاسی و تالیفات او برداشته است. اما از وارد شدن به تاریخ نگاری او اجتناب کرده است. از کتاب ۱۶۶ صفحه ای تنها ۳۰ صفحه به تالیفات و سبک نگارشی عمادالدین اختصاص یافته است.*

دسته دوم پژوهش های زیست نامه ای و نسخه شناسی است که به عنوان مقدمه برای چاپ آثار تاریخی عمادالدین نوشته شده است. مقدمه الحیاری بر جزء سوم و مقدمه صالح حسین بر جزء پنجم *البرق الشامی* تنها به زیست نامه، تالیفات، جنبه های ادبی و تکلفات زبانی، نسخه شناسی و وضعیت زمان مورخ اختصاص یافته است. اهمیت کتاب را در شناساندن تاریخ سوریه و سلسله های زنگیه و صلاحیه متذکر شده است. مقدمه النبرای بر کتاب *سنة البرق الشامی* و مقدمه لندبرگ بر کتاب *فتح القسی فی الفتح القدسی* به زیست نامه و جنبه های نسخه شناسی پرداخته است. مقدمه آل طعمه بر *خریده القصر و جریده العصر*، مقدمه جلیلی بر ترجمه فارسی *نصره الفتره* | تاریخ سلسله سلجوقی | نیز به زیست نامه، استادان عمادالدین و نسخ خطی پرداخته است. مقدمه ۱۸۰ صفحه ای یحیی مراد بر چاپ عربی همان کتاب نیز صرفا به تاریخ سیاسی زمان مورخ و

حکومت ها و خاندان های حکومتگر پرداخته است. او برخلاف دیگران اصلا به زیست نامه و نسخ شناسی نپرداخته است.

همچنان که گفته شد، هیچ اثری به تحلیل بینش و روش تاریخ نگاری عمادالدین نپرداخته است. باید افزود، نباید در تبیین و تحلیل تاریخ نگاری ایرانی - اسلامی تنها به آثار مشهور بسنده کرد و به بهانه این که تاریخ نگاری عمادالدین جزئی از کل تاریخ نگاری اسلامی است از پژوهش و تحلیل درباره بینش و روش عمادالدین غفلت کرد. ریرا به قول فوکو «رخدادها باید در ویژگی و انفراد خاص تاریخی شان درک شود نه به عنوان جزئی از یک کل. زیرا این نوع بررسی به رخدادها امکان می دهد به عنوان یک حادثه و رخدادی که می تواند شکل متفاوتی از کلیت را موجب شود و آغازی تازه را بنیان گذارد فهمیده شود» (کجویان، ۱۳۸۲، ص ۶۳). پس این مقاله درصدد است تاثیر متقابل بینش و روش تاریخ نگاری عمادالدین را مورد تحلیل قرار دهد تا اهمیت و جایگاه تاریخ نگاری او در میان تاریخ نگاری ایرانی - اسلامی روشن گردد.

دوره بندی حیات قلمی و بررسی و نقد آثار تاریخی

عمادالدین از مهم ترین مورخان قرن ششم است که آثار وی تاثیر ماندگاری بر تاریخ نگاری اسلامی بویژه در ایران و شام گذاشته است. به منظور تحلیل بینش و روش تاریخ نگاری او لازم است نخست به دوره بندی زندگی عمادالدین از نظر اشتغالات فکری و قلمی بپردازیم. زندگی سیاسی و اجتماعی عمادالدین مکرر نوشته شده که در بالا بدانها پرداخته شد و بیان مجدد جز اطلالة کلام سودی نخواهد داشت؛ اما دوره بندی زندگی وی از حیث مشغله های فکری و قلمی تاکنون صورت نگرفته است. عمادالدین در طول حیات خود حدود ۴۵ اثر تاریخی، کلامی، ادبی، شعر و ترجمه از خود به جا گذاشت که اکنون تعداد اندکی از آنها در دست است. (عاصی،

(۳۰، ۱۴۱۱)

رندگی عمادالدین را از حیث اشتغالات قلمی می توان به دو دوره مشخص تقسیم کرد:

دوره اول از سال ۵۴۰ تا ۵۷۵ ق را شامل می شود. این دوره با نگارش دو اثر کلامی با عنوان تعلیقاتی بر «مناظرات ابی الوفا علی بن عقیل الحنبلی با کیهان‌رسانی» و تعلیقاتی بر «مجالس وعظ ابی منصور مظفر بن اردشیر عبّادی» آغاز گردید و با ترجمه کتاب «فتور زمان الصدور و صدور زمان الفتور» انوشروان بن خالدکاشانی و «کیمیای سعادت» امام محمد غزالی به زبان عربی، گردآوری دیوان شعر خود و دیوان عمویش عزیزالدین، تدوین دیوان رسایل درسه جلد ادامه یافت. شاهکار این دوره کتاب «خریده القصر و جریده العصر» در چهار جزء است که به شیوه گزیده نویسی شرح حال عالمان چهار منطقه عالم اسلام یعنی عراق عرب، اهل فارس و بلاد عجم، شام و حجاز و یمن و مصر تدوین شده است. باید گفت عمادالدین در این دوره شیوه مناظره، نگرش انتقادی، بینش شریعتمدارانه و نخبه گرایانه ای پیدا کرد. شاهکار این دوره یعنی خریده القصر برآیند فریبهی بینش نخبه گرایانه اش است. همچنان که از عناوین کتاب ها بر می آید این دوره بیشتر مرحله گردآوری داده ها و مطالب است. به دلیل ماهیت آثار قلمی این دوره، بینش انتقادی او هنوز فرصت تجلی پیدا نکرده است.

دوره دوم با نگارش کتاب «نصره الفتره و عصره الفطره» بین سال های ۵۷۶ تا ۵۷۹ هجری آغاز گردید و با مرگ عمادالدین در سال ۵۹۷ هجری به پایان رسید. این مرحله، دوره آمیختگی بینش های سه گانه یا پختگی فکری و تکامل بینش تاریخی و تاریخ نگاری است که برآیند آمیختگی آموزه ها، نگارش شاهکار تاریخ نویسی یعنی نصره الفتره است. هرچند پیشینه نگارش این کتاب به ترجمه کتاب انوشروان بن خالد کاشانی می رسد، اما واقعیت این است که عمادالدین با افزودن مطالب زیادی به کتاب انوشروان از نظر شکل و محتوی آن را دگرگون ساخت و آن را به عنوان یکی از منابع کتابش تبدیل کرد.

عمادالدین در نصره الفتره شیوه موضوع نگاری را پیشه ساخت. البته در حد امکان کوشیده ترتیب زمان وقوع رویدادها را نیز رعایت کند. اما در این امر توفیقی نداشته است. شاید بتوان علل آن را تلاش برای تلفیق کتاب انوشروان با یادداشت های خود و عدم دسترسی به اسناد کافی

دانست. به سخن دیگر، عمادالدین قصد داشته ذیلی بر کتاب انوشروان بنگارد، همین سیاست نگارشی باعث پدیداری شکل ناهماهنگ در ساختار ظاهری کتاب شده است.

تاریخ نگاری عمادالدین در این اثر بیش از سایر آثارش دارای گسستگی متنی و شکلی است. به این معنی که، او گاهی با وسواسی ستودنی به تحلیل چرایی و چگونگی رویدادها می پردازد، اما ناگهان بحث را ناتمام گذاشته و خواننده را با پرسش های غابت نگرانه روبرو می سازد و عطش خواننده را در فرجام رویدادها فرو نمی نشاند. البته همچنانکه در قسمت روش تاریخ نگاری گفته خواهد شد، او سعی کرده با استفاده از گزاره های دلالتگر به این مشکل فایق آید، اما در برخی موارد ناکام بوده است.

این گسست ناشی از عوامل متعدد است بخشی ناشی از تلخیص کتاب توسط بنداری اصفهانی است. چه بسا خود مورخ با بیان مثل ها و آیات و احادیث و حتی نامه های دیوانی و اخوانی، اشارات پنهان و آشکاری به فرجام امور داشته اما در تلخیص، ظرافت های نگارشی رعایت نشده است. البته مقایسه دو جزء باقی مانده البرق الشامی با سنا البرق الشامی (تلخیص توسط بنداری) چسب برآید که شیوه تلخیص وی بیشتر بر حذف صناعات ادبی، اشعار، مثل ها، وصف های ادبی و متن اسناد محدود شده است: با این همه نباید از آسیب ها و محذوفات احتمالی غفلت کرد.

بخشی دیگر ناشی از ترجمه و استفاده از کتاب انوشروان است که به شیوه وزارت نامه نویسی بوده و عمادالدین سعی کرده با افزودن و کاستن مطالب، نواقص یا گسست های آن را ترمیم نماید. این سیاست نگارشی مشکل ناهماهنگی در ساختار و شکل را نیز بر بخشی از متن تحمیل ساخته است. ساختار کتاب نشان می دهد او در ایجاد هماهنگی بین اجزاء مختلف کتاب تا حدودی ناکام بوده است. از نظر شکلی موجب تکرار برخی و تکه تکه شدن مطالب و از نظر محتوی موجب گسستگی محتوایی بین قسمت های مختلف شده است. در واقع، عمادالدین روشن نکرده است آیا وی در صدد نگارش وزارت نامه است یا دودمان نگاری. این بلاتکلیفی تا حدی

جدی است که بنداری اصفهانی کتاب را «زبده النصره وعصره الفطره» نام نهاده موضوع آن را در «تاریخ وزیران سلجوقی» اعلام کرده است (۳) درحالی که یحیی مراد مصحح عربی و جلیلی مترجم فارسی نام کتاب را «تاریخ دولة آل سلجوق» یا «تاریخ سلسله سلجوقی» نهاده اند. حتی اگر قول بنداری اصفهانی که خود عمادالدین نیز به آن صححه نهاده، بپذیریم که این کتاب ذیلی بر کتاب انوشروان است، بازهم مشکل شکلی و ساختاری کتاب حل نمی شود. زیرا توجه کانونی عمادالدین از نظر جغرافیایی غرب امپراتوری بوده نه کل آن. یعنی او بیشتر به حوادث غرب امپراتوری پرداخته، به تحولات شرق امپراتوری یا بی تفاوت است یا به صورت خلاصه آورده است. در این بخش نیز اغلب به مطالبی پرداخته که به گونه ای به تحولات غرب مربوط بوده است (همان، ۳۱۴-۳۴۱).

بخش دیگر از این گسست، ناشی از دوری مورخ از ایران و عدم دسترسی به منابع کتبی و شفاهی بیشتر درباره کل امپراتوری بوده است که خود مورخ نیز در پایان کتابش بدان معترف است (ص ۳۶۵) البته این نشانگر آگاهی مورخ از وجود گسست هاست. باید اذعان داشت که این گسست ها در سنالبرق الشامی نیز دیده می شود. اما در کتاب الفتح القسی توانسته تا حدودی به این مشکل غلبه کند.

پس با توجه به مطالب بالا، آیا می توان این گسسته نویسی را روش تاریخ نگاری عمادالدین براساس آگاهی پیشینی قلمداد کرد همان گونه که مسکویه در تجارب الامم عمل کرده است (مسکویه، ۱۳۶۹، ۵۳-۵۲) یعنی آیا گسسته نویسی ناشی از نوعی معرفت تاریخی و تاریخ نگاری است؟ به نظر نگارنده، شیوه گسسته نویسی این دو مورخ از نظر مبانی فکری و روش شناسی با هم متفاوت است. روش مسکویه به نوعی برآیند تاریخ نگری، فلسفه و معرفت تاریخی است. یعنی ایشان به رویدادهایی پرداخته که قابلیت فایده بخشی و تجربت آموزی دارند. درحالی که در نزد عمادالدین گسسته نویسی به نوعی عمل واکنشی است. کاهش روند گسستگی متنی در سه کتاب

مهم تاریخی ری بیانگر تحمیلی بودن آن بر مورخ است. از این رو می توان از گسته نویسی او به عنوان یک ایراد تاریخ نگاری یاد کرد نه ویژگی تاریخ نگاری و فهم تاریخی وی.

یادآوری این نکته در اینجا لازم است که، سداری اصفهانی تنها در سه مورد داده هایی بر کتاب عمادالدین او بوده است. بک قطعه شعر از ابوطاهر خاتونی به خط جدش (۱۳۵۶، ۱۲۲)، دومی درباره بیروزی حواری شاه بر و اخطابیان در سال ۶۱۰ق و بورش تاتاران به سال ۶۱۷ق به سرزمین های اسلامی و کشتارهای آنها (همان، ۳۳۴-۳۳۶)، سومی مدت خلافت الناصرالدین الله عباسی (همان ۳۶۵) است. باید افزود، مطالبی که سداری اصفهانی درباره بورش تاتاران به نصره الفتره آورده محض اطلاعات موجود در منابع تاریخی ایرانی و اسلامی است که متأسفانه عبدالرسول حیراندیش در مقاله اش از آن بادی نکرده است (حیراندیش، ۱۳۸۰، ۱۵۱-۱۶۱).

الفتح القسی فی الفتح القدسی، دومین اثر مهم تاریخی عمادالدین است که به توصیف تحولات تاریخی دوره صلاح الدین ایوبی از سال ۵۸۳ تا اواسط ۵۸۹ق به شیوه سال نگارانه پرداخته است. نگرش انتقادی عمادالدین در این کتاب نه یکباره خود را به نگرش حماسی و توصیفی همساز بایدئولوژیانه اشاره است. سبب تغییر در روش تاریخ نگاری عمادالدین سرانجام سیاسی حکومت ایوبیان بود. در این دوره صلاح الدین قدس را فتح و عظم مسلمین را به رخ صلیبیون کشید و عورت اسلامی را احیاء کرد. عمادالدین حکومت مطلوب و آرمانی خود را در حکومت صلاح الدین نهیافته می دید. نگرش انتقادی مورخ در این کتاب از مسایل داخلی به مسایل خارجی تغییر یافته است. از جمله سرگذشت، ملامت و انواع زشت کاری ها را به صلیبیون مسیحی نسبت داده است (۱۸۸۸، ۲۰-۷۰ و ۲۳۱-۲۲۸). نکته شایان توجه در این اثر اختصاص چندین صفحه به توصیف زنان فرنگ است. هرچند عمادالدین در نصره الفتره نیز در چند جا به نقش آشکار و پنهان زنان سلجوقی اشاره کرده (همان، ۹۳ و ۲۴۴) اما زاویه دید مورخ درباره زنان مسیحی از نقش سیاسی آنان به توصیف زیبایی صورت، لباس، رفتارهای ضد اخلاقی، عدم تقید به ناموس و عرصت خانواده تغییر یافته است (همان، ۲۳۱-۲۲۸). هرچند این نگرش برآیند دیدگاه

شریعتمداران و ضد مسیحی اوست اما توجه به جنگ های صلیبی ارزش تاریخی آن را از محدوده جغرافیای اسلام فراتر برده به تاریخ نگاری جهانی پیوند زده است.

اهمیت دیگر کتاب در آگاهی های ذیقیمتی است که درباره معماری اماکن مقدسه مثل بیت المقدس، کتیسه های یهودیان، محراب داود، قبه الصخره و سایر اماکن تاریخی داده است (همان، ۴۸-۷۱) که در سایر آثار عمادالدین به چشم نمی خورد. همچنین اطلاعات مربوط به اماکن جغرافیایی بویژه میدان های جنگ و مسافت بین شهرها بسیار ارزشمند است.

«البرق الشامی» سومین اثر مهم تاریخی عمادالدین است که به حوادث دوران نورالدین محمود زنگی و صلاح الدین ایوبی در فاصله های سال های ۵۶۳ تا ۵۸۹ق به شیوه سال نگاری پرداخته است. اکنون تنها دو جزء سوم و پنجم از آن باقی است. همچنین تلخیصی از این کتاب بنام سناء البرق الشامی توسط بنداری اصفهانی صورت گرفته است که اکنون در دسترس می باشد. مورخ در این کتاب نیز همچون سایر آثارش از دیده ها و شنیده ها و اسناد دیوانی و نامه های اخوانی به صورت گسترده استفاده کرده است.

عمادالدین در این کتاب به دنبال اثبات دیدگاه آرمانگرایانه اش بر آمده است. او سعی کرده خصایل و عملکرد دو سلطان بزرگ منطقه (نورالدین و صلاح الدین) را مقایسه کند. هر چند او در دربار هر دو سلطان متصدی امور دیوانی بوده و در کل نگرشی مثبت به هر دو سلطان نشان می دهد، اما توصیفات تمجیدآمیز او از صلاح الدین و اسلافش به مراتب پررنگتر است (۱۹۷۹، ۴۰-۴۲) در حالی که در نضره الفتره پدر نورالدین را به بدترین خصایل و صفات توصیف می کند (۱۳۵۶، ۲۴۲-۲۴۳). جهاد هر دو سلطان را علیه صلیبیان بیان می کند، اما طرفداری او از صلاح الدین بیش از نورالدین به چشم می خورد. شاید در نگاه نخستین چنین به نظر آید که چون مورخ در زمان نگارش کتاب در دربار ایوبیان بوده، نگرش مثبت ناشی از فرصت طلبی او بوده است اما واقعیت آن است که پس از مرگ صلاح الدین جانشینانش حرمت محرم اسرار و دبیر ویژه او را نگه نداشته و بر اثر سخن چینی بدخواهان وی از قدرت کناره گرفته و به تالیف مشغول

گردید(عاصی، ۱۴۱۱، ۲۵-۲۴). نگرش تمجیدگرایانه از صلاح الدین به تطبیق ویژگی های او با سلطان آرمانی اش مربوط بوده است.

رویکرد انتقادی عمادالدین به وضع زمانه و تحولات در این کتاب نیز دیده می شود، اما ارزش و اعتبار آن از نظر کمی و کیفی به نگرش انتقادی در نصره الفتره نمی رسد. به نظر نگارنده، حداقل در یک مورد و آن هم در نقد سلطنت این نزدیکی مشاهده می شود. ایشان در جزء سوم البرق الشامی فصلی تحت عنوان «فی الشکوی من ملوک الزمان و ذم عاداتهم» بیان کرده (۱۹۸۷، ص ۱۳۶) که از نظر محتوی و نگارش به بحث نقد سلطنت و سلاطین سلجوقی در نصره الفتره نزدیکی فراوان دارد (۱۳۵۶، ۲۹۲، ۲۱۳، ۲۷۱، ۲۶۰).

گسست متنی مطرح شده در نصره الفتره درباره برق الشامی نیز صدق می کند، اما از نظر روش شناسی این دو گسست باهم متفاوت است. در البرق الشامی گسست ناشی از امتزاج نگرش شاعرانه و حماسی با نگرش مورخانه و غلبه اولی بر دومی است. هرچند در الفتح القسی قلم و نگرش عمادالدین به شدت حماسی است، اما در آن کتاب گسست خیلی کم دیده می شود. این امتزاج در توصیف پدیده های تاریخی و طبیعی خود را نشان می دهد. هرچند او اغلب درباره پدیده های تاریخی از توصیفات واقعی و درباره پدیده های طبیعی از توصیفات خیالی بهره می گیرد، اما همیشه به این امر پایبند باقی نمی ماند و در اوج توصیف وقایع تاریخی به توصیفات خیالی نیز کشیده می شود. (۱۹۸۷، جزء ۱، ۱۷۰، ۳، ۷۸-۸۰؛ جزء ۵، ۱۰۱ و ۱۳۲-۱۴۵) چنین دلالت های وصفی حداقل در تلخیص نصره الفتره دیده نمی شود، در حالی که در سناء البرق الشامی آمده است. بخشی از گسست متنی البرق الشامی مربوط به گنجاندن بندهای سیاسی و اخلاقی است، (۱۹۸۷، جزء ۳، ۹۴-۱۰۴؛ ۱۹۷۹، ۱۵۱-۱۵۲ و ۲۷۰-۲۷۱) در حالی که در نصره الفتره بندهای اخلاقی و سیاسی در فصل مستقل نیامده بلکه در فرجام سخن و روایت ها بنا به ضرورت های نگارشی آمده (۲۷۶، ۱۳۵۶ و ۲۹۲ و ۲۸۰) و انقطاعی در متن پدید نیآورده است.

عمادالدین علاوه بر آثار تاریخی فوق چندین رساله تاریخی که در واقع ذیل و تکمله دو اثر الفتح القسی و البرق الشامی بوده به نگارش درآورده بود. رساله عتبی الزمان الحدیثان فی تاریخ الدوله الایوبیه به تحولات این سلسله از وفات صلاح الدین تا پایان سال ۵۹۲ق پرداخته است. رساله خطفه البارق و عطفه الشارق حوادث سال های ۵۹۳ تا مرگ مورخ در ۵۹۷ق را در بر گرفته است که هر دو ذیلی بر البرق الشامی محسوب می شود. رساله سوم با عنوان نحله الرحله نیز به اختلال امور دولت ایوبی پس از مرگ صلاح الدین پرداخته که می توان آن را تکمله دو رساله پیشین دانست. این رسایل اکنون به طور مستقل باقی نمانده بلکه مختصری از آنها در آثار مورخان دیگر همچون ابوشامه آمده است (ابوشامه، ۱۴۲۲، جلد ۲؛ عاصی، ۱۴۱۱، ۴۸-۴۹، ۱۴۴-۱۵۵).

عمادالدین اثر دیگری تحت عنوان البستان الجامع لجميع تواریخ اهل الزمان دارد که تاریخ عمومی است که از آفرینش تا سال ۵۹۳ق را در بر می گیرد، نسخه هایی از آن از ظهور اسلام تا سال ۵۹۳ق در کتابخانه احمد سوم ترکیه و آکسفورد نگهداری می شود که در سال ۱۴۲۳ ق توسط عمر عبدالسلام تدمری با مقدمه ای نسخه شناختی به چاپ رسید. این کتاب از نظر شکل و محتوی با سایر آثار عمادالدین متفاوت است. آثار او نشان می دهد که شیوه نگارشی وی بیشتر دودمان نگارانه است نه تاریخ عمومی. بررسی آن می تواند عرصه جدیدی بر روش و بینش تاریخ نگاری او بیندازد اما متأسفانه در این مقاله مجالی برای پرداختن به آن نیست.

بینش تاریخی مورخ

عمادالدین در شهر اصفهان، تختگاه سلاطین سلجوقی، در یک خانواده دیوانی عالی رتبه در سال ۵۱۹ق به دنیا آمد. اصفهان از نظر سیاسی، مذهبی، اجتماعی و اقتصادی جایگاه ویژه ای در امپراتوری داشت. کشمکش های سیاسی، تعصبات دینی باز مانده از دوران سرکوب اسماعیلیه و رقابت حنفیان و شافعیان شرایط خاصی پدید آورده بود. خانواده های متنفذ و بزرگ نه تنها از این کشمکش ها و ستیزه های مذهبی و سیاسی و اجتماعی به دور نبودند بلکه خود از مشوقان محسوب

می‌شدند. خاندان عمادالدین از این سبزه‌ها به دور نبود. خاستگاه اجتماعی و مشاهده رقابت‌های سیاسی در دوران کودکی و نوجوانیش در شکل‌گیری شخصیت و بینش وی موثر بوده است. تعلق به خاندان عالی‌رتبه به همراه ارزش‌ها و هنجارهای جامعه، عمادالدین را فردی نخبه‌گرا ساخته بود. احساس ناحوشایندش از سبزه‌های داخلی از وی شخصیتی آرمانگرا و منتقد وضع موجود به بار آورده بود. تحصیلات دینی و شرکت در مناظرات کلامی و دینی و تدریس در مدارس اصفهان، دمشق و بغداد نیز در تکوین نگرش شریعتمدارانه‌اش موثر بوده است.

بینش تاریخی نگاری عمادالدین برآیند عمل عناصر فوق بود. در آثار او صبغه نظری تاریخ و تاریخ نگاری، احتمالاً به دلیل باقی‌نماندن اصل برخی از آثار تاریخی‌اش، کم‌رنگتر از مورخان بزرگ چون مسکویه و رشیدالدین است. این دسته از مورخان از نظر توجه به مسایل نظری تاریخ به عمادالدین فضیلت دارند. اما باید افزود مباحث نظری و بینش تاریخی نگاری او در لابلای متن روایت‌ها و تحلیل‌هایش نهفته است. پژوهشگر می‌تواند با کشف و درک آنها منظومه تفکر تاریخی او را ترسیم کند. از میان آثار به‌جا مانده از او تنها در الفتح القسی اشارات مستقیمی به بیس تاریخ وی دیده می‌شود که رویکردی فایده‌گرایانه از تاریخ دارد (۱۸۸۸، ۳-۱۲).

عمادالدین رمان را عصری منقطع بین سه مقطع گذشته، حال و آینده می‌داند. دانش تاریخ عامل پیوستگی بین این گسست‌هاست. فقدان دانش تاریخ به بریده شدن پیوندها و فراموشی گذشتگان می‌انجامد. بینش تاریخی او از سه منظر هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و انتقال تجربیات گذشتگان بشر به آیندگان قابل تحلیل است.

از بعد هستی‌شناسی، تاریخ به انسان می‌آمورد که اراده واحدی بر شالوده رویدادها حاکم است و آن اراده الهی است که سبب و ماهیت رویدادها را بر فناپذیری و تغییر مداوم نهاد است. تا اول امام و رویدادها بر ناپایداری جهان مادی دلالت دارد. می‌گوید: هر مدت نوشته‌ای دارد و هر روز او سالی دارد هر توانی مدتی و هر غایتی راه وصولی دارد... مردم اراده برون رفتن دارند ولی آسازگویی سار بکرده اند و همه بهر زمان گویند، هر جمعی مدتی دارد (۱۸۸۸، ۸). با این همه،

نمی توان وی را یک مورخ مشیت گرا دانست زیرا سراسر تاریخ او برآیند کشش و واکنش رفتارهای انسانی است.

از بعد انسان شناسی تاریخ به انسان می آموزد که کیست؟ عمادالدین معتقد است که اگر تاریخ نبود «در روزگار آیندگان و آخرین ها، یاد اولین ها از بین می رفت. مردم نمی دانستند که از جنس خاکند. نطفه هایی در تاریکی پشت ها (صلب) بودند که شب های درازی را گذرانده و عمرهایشان از عهد آدم شروع شده است» (۱۸۸۸، ۴).

از منظر تجربت آموزی او معتقد است که در گذشته دولت ها یکی پس از دیگری آمده و رفته اند و هر کدام سیاست های خاص برای تداوم حیات سیاسی خود برگزیده اند اما تنها برخی از دولت ها موفق به اتخاذ «سیاست های فاضله» شده اند که امروزه نیز برای هدایت جامعه انسانی مفید است. می گوید: «اگر تاریخ نبود کوشش های صاحبان سیاست های فاضله ضایع می شد. مدح ها و قدح ها و مذمت ها از هم جدا نمی شدند. اعتبار و عبرت گیری از عاقبت ها و کیفرها کم می گردید. آنچه در سختی های جهان بعد از آسانی و در آسانی ها بعد از سختی ها بود ناشناخته می ماند» (همان جا). در واقع ایشان عبرت را به عنوان یکی از فواید تاریخ به معنای امر و نهی و ارشاد برای کارهای آینده در نظر گرفته است که بشر را از پاره ای روش های مذموم گذشته برحذر داشته و به آنان تاکید می کرد که از کردارهای گذشته درس بیاموزند و آنها را سرمشق قرار دهند. به سخن دیگر، دانش تاریخ آرایه دهنده الگوهای عملیاتی شده زندگی فردی و جمعی است و از هر گونه خیال، اوهام و افسانه به دور است.

عمادالدین معتقد است برای نگارش تاریخ بایستی نقطه عطف حوادث زمان را شناسایی کرد. چون اعتقادات، باورها و سرزمین اقوام باهم متفاوت است ناگزیر سرنوشت و تاریخ شان نیز متفاوت شده است. از این رو، هر قومی برای خود نقطه عطفی دارد و ابتدای تاریخ خود را نیز آن واقعه قرار داده اند. برای مثال، ایرانیان چهار تاریخ دارند که یکی از آنها تاریخ یزدگردی است. یهودیان به پیامبران و ساخت بیت المقدس، یونانیان از زمان فیلیپ پدر اسکندر، اعراب جاهلی

وقایع مهمی چون غام الفیل، جنگ فجار، جنگ دی قار و غیره را مبدا تاریخ خود قرار داده اند. اسلام نیز مبدا تاریخ خود را هجرت پیامبر قرار داده است. در نگاه عمادالدین فتح قدس بسان هجرت اسلام به سرزمین کفر برای نجات بشریت است. از این رو، او فتح قدس را هجرت دوم نامیده و آن را مبدا تاریخ خود قرار داده است و کتاب الفتح القسی فی الفتح القدسی را بر اساس آن تالیف کرده است (همان، ۵-۶). این تصور که او بین تاریخ به معنای تقویم و تاریخ به معنای دانش تمایز آشکار قایل نشده است، چندان درست به نظر نمی رسد. زیرامنظور وی تاریخ نگاری است و معتقد است که نگارش تاریخ توسط گذشتگان یا از روی عادت و تقلید، یا آفرینش آدم و یا تعبیر و تدبیر دولت ها آغاز شده است (همان، ۳). او از بیان مبدهای سه گانه دو مبدا اخیر «آفرینش بشر» و «دگرگونی دولت ها» را به عنوان مبدا تاریخ نگاری خود انتخاب کرده است. نضره الفتره، البرق الشامی و الفتح القسی بر مبنای تاریخ نگاری دودمانی و تاریخ البستان الجامع بر مبنای آفرینش تالیف یافته است.

آنچه تاکنون در باره بینش تاریخی عمادالدین و فایده تاریخ گفته شد، بر اساس مقدمه کتاب الفتح القسی بوده است. تلخیصی از بینش تاریخی او در آغاز کتاب البستان الجامع نیز تکرار شده است. اما چیری بر اطلاعات مقدمه الفتح القسی اضافه نکرده است. برای درک حداکثری بینش تاریخی او باید به تحلیل و استنباط و حدسیات متوسل شد.

پژوهشگاه علوم انسانی
رتال جامع علوم انسانی

الف) نگرش نخبه گرایانه

یکی از مقوله های بنیادی منظومه فکری عمادالدین، نخبه گرایی است. نگرش نخبه گرایانه عمادالدین سبب شده تا وی تحولات تاریخی را کنش و واکنش نخبگان بداند. نخبگان تولیدکنندگان فکر، تصمیم گیرندگان و اجراءکنندگان امور جامعه هستند. آنان برای نیل به اهداف خود از ابزارهای گوناگون و تاکتیک های مختلف بهره می برند.

در نگرش سیاسی-اجتماعی عمادالدین، «خاندان های کهن» ستون های جامعه هستند. استحکام و تثبیت بنیان های جامعه به تعداد و قدرت خاندان های کهن وابسته است. دوام جامعه بدون این خاندان ها امکان پذیر نیست. از این رو، یکی از محورهای عمادالدین در نقد اقدامات و اصلاحات سلاطین و وزیران سلجوقی چگونگی برخوردشان با خاندان های کهن بود. انتقاد شدیدالحن عمادالدین از ابوالقاسم درگزینی وزیر به خاطر نوع برخوردش با خانواده های اشرافی و کهن بود «درگزینی» شروع به حمله به آزادگان کرد. پرده های آبروی افراد را پاره کرده (همان، ۱۶۸، ۱۳۵۶). «او» خانواده های کهن و بزرگ را جستجو می کرد و آنها را از ریشه می افکند» (همان، ص ۱۷۸). یکی از ایرادات او به طغرل دوم «نیکویی او بر مردم فرومایه» است (همان، ۲۰۵). عملکرد سیاسی نجیب الدین عبدالجلیل نایب عزالملک وزیر را چنین نقد می کند: «این نایب می برید و می دوخت ته های درختان سالخورد خاندان ها را می برید و بس خانواده ها که از ریشه در آورده» (همان، ۲۳۲). همچنین سلطان مسعود را به «انتخاب مردم فرومایه و پست به کارها» متهم می ساخت (همان، ۲۷۱).

عمادالدین نخبگان را به عنوان عنصر مجرد و بریده از اجتماع ارزیابی نمی کند و معتقد است نخبگانی که در خاندان های کهن تربیت یافته اند با نخبگانی که از طبقات پایین برخاسته اند از یک سنخ نیستند. زیرا تاثیرگذاری مثبت در تحولات جامعه تابعی از اصالت حسب و نسب است. از این رو، وی در بیان اصالت خانوادگی نخبگان اعم از وزیران و سایر دیوانیان تعدد دارد و به نخبگان برخاسته از طبقات پایین برخاسته جامعه عنایت چندانی نشان نمی دهد و آنها را بیش از نخبگان برخاسته از خاندان های کهن پذیرای فساد سیاسی-اقتصادی می داند (همان، ۲۰۵ و ۱۶۹-۱۸۱).

نگرش وی به نخبگان عالی نسب نیز تک بعدی و صرفا ستایش آمیز نیست. در منظومه فکری او شخصیت ها کاملا و بسان شخصیت های داستانی «آدم خوب و آدم بد» مطلق نیستند. بلکه تابعی از شرایط و استعدادشان هستند. از این رو، در بسیاری از موارد جنبه های مثبت و منفی رفتار سیاسی

نخبگان را به صراحت بیان کرده است. این نوع قضاوت گاهی بر آیند نگرش بی طرفانه مورخ به بازیگران تحولات سیاسی و اجتماعی است و گاهی ناشی از نگرش التفاتی و ارزش داوری است. به سخن دیگر، همه قضاوت های او ناشی از نگرش انتقادی مورخانه نیست بلکه گاهی ناشی از تاثیر پذیری از منافع خانوادگی و شخصی است. مثلا رفتار سیاسی درگزینی، فرزندان و وابستگان او را با نوعی کینه شخصی نقد می کند (همان، ۲۸۰). نقد رفتار سیاسی فرزندان نظام الملک و سایر خراسانیان به دلیل داشتن احساس بدینی نسبت به خراسانیان تحت تاثیر رقابت دو عنصر خراسانی و عراقی است. می باشد. (همان، ۱۰۹).

بدیهی است توجه کانونی به نخبگان موجب می شود عملکرد ساختار تحت الشعاع قرار گیرد و کارگزار بیش از ساختار مونه نشان داده شود و عمادالدین نهاد وزارت و حتی سلطنت را جامه ای می داند که به تناسب اندام شخصی سلطان و وزیران از نظر وظایف و اختیارات قض و بسط پیدا می کرد، با این همه وی از نقد ساختارها از جمله نهاد وزارت و سلطنت غفلت نکرده است (همان، ۲۳۴، ۲۳۵ و ۲۹۲) باید یادآوری کرد بیش نخبه گرایانه موجب نشده تا مورخ تنها به تاریخ سیاسی و آن هم تحولات هیات حاکمه بپردازد بلکه به موازات تاریخ سیاسی، به تاریخ اجتماعی نیز توجه کرده است.

بیش نخبه گرایانه عمادالدین در همه آثار تاریخی اش، نصره الفتره، الفتح القسی و البرق الشامی به صورت یکسان مطرح نشده است. در کتاب النصره الفتره نگرش نخبه گرایانه اش بسیار پر رنگ بوده و در کانون مضمونه فکری وی قرار دارد در حالی که در اثر مربوط به شام، این بیش تا حدودی به نفع رفتار سیاسی سلطان تعدیل شده است. در نصره الفتره هرگاه به عملکرد و رویدادهای مربوط به سلطان پرداخته، بیش از آنکه عملکرد سلطان را بنگارد به عملکرد و مواضع نخبگان زمانه توجه مدول داشته است. به عبارت دیگر، هر چند مواضع نخبگان در ذیل و حاشیه آمده است اما به نظر آشکار حاشیه بر متن غلبه کرده است در حالی که در آثار مربوط به شام، نقش سلطان برجسته و محوری است. به نظر می رسد، دلیل چنین تفاوت بیش تاریخی عمادالدین

ناشی از حضور مورخ در عرصه تحولات تاریخی مربوط به شام بوده است که سیطره سلطان حصارى محکم بر تفکر و رفتار دیوانیان کشیده بود و آنها را وادار به اندیشیدن در چارچوب خاصى مى کرد و خود عمادالدین به عنوان یکی از این کارگزاران بوده که از پشت پرده سیاست و رویدادها آگاه بوده و منشا همه امور را سلطان مى دانست. البته باید یادآورى کرد، دوران کارگزاری عمادالدین مصادف با قدرت گیری دو سلطان محلی یعنی نورالدین زنگی و صلاح الدین ایوبی بود که بیشتر به جهانگیری مشغول بودند تا جهانداری. حکومت صلاحیه و زنگیه دوران اوج خود را می گذراندند. در حالی که عمادالدین از دور (از نظر زمانی و مکانی) به تحولات دوره سلجوقی می نگریست، این دوری به وی اجازه تفکر پیرامون عناصر دیگر و نقد آزادانه عملکرد و رفتار سیاسی کسانی که هر کدام به نحوی به پراکندگی و مهاجرت خاندان شان به عراق عرب نقش داشتند، می داد.

ب) بینش شریعتمدارانه

منظور از بینش شریعتمدارانه این است که بینش دینی عمادالدین جقدر در تاریخ نگاری اش تجلی یافته و تأثیرگذار بوده است. او به ملاحظه نقل رویدادها گه گاه تعصب مذهبی شافعی از خود نشان داده است و تعداد کثیری از شخصیت های مندرج در خریدة القصر شافعی مذهب است. احیاء مجدد قدرت سیاسی و دینی خلافت در دوره الناصر للدين لله که با انحطاط و سقوط سلجوقیان مصادف شده بود، ضرورت بازبینی در جایگاه نهاد خلافت و دین در عرصه سیاست را بازنمایانده بود. این تفکر با سقوط فاطمیان مصر و فتح بیت المقدس در سال ۵۸۳ق جنبه عینی به خود گرفته بود. هر چند حاکمیت ایوبیان دو پارگی سیاسی و نظری حکومت (سلطنت و خلافت) را بسان دوران پیشین تداوم می بخشید اما واقعیت آن است که ایوبیان علیرغم کسب پیروزی درخشان علیه صلیبیان، هنوز نتوانسته بودند خود را از قیمومیت خلافت خارج سازند. موقعیت ایوبیان با غزنویان و سلجوقیان متفاوت بود و همین امر نیز مانع عمده در استقلال حکومت شان بود.

پس شرایط برای تقویت باورهای دینی نخبگان اواخر قرن ششم بسیار فراهم تر از دوران قدرتمندی سلجوقیان و یا تهاجم مغولان بود. در چنین شرایطی عمادالدین بینش شریعت مدار خود را در تاریخ نگاری اش بروز داده است.

بخشی از بینش شریعتمدارانه عمادالدین در توصیف و تحلیل روابط سلجوقیان، زنگیان و ایوبیان با خلافت عباسی تجلی یافته است. او در ارتباط جنگ مسعود با المسترشد عباسی تمامی تقصیرات سیاسی را متوجه سلجوقیان می کند و سنجر را به قتل خلیفه متهم می نماید و از واقعه قتل مسترشد به عنوان «مصیبت خلیفه درمراغه» یاد می کند (۱۳۵۶، ۲۰۹-۲۱۴). در بخشی دیگر، روابط ایرانیان و خلافت را چنین تصویر می کند: «درگاه شریف خلافت همواره گرفتار زورگویی و ستم و آزمون ایرانیان بود. کوچک ترین کار نزد آنان مخالفت و دشمنی با خلیفه بود گردن کشی با خلیفه می کردند که مقصود خود را حاصل کنند. از این رو، همواره بغداد دارالخلافه از جور و ستم تاریک بود.» (همان، ۲۸۰)؛ در حالی که برخورد احترام آمیز ایوبیان با خلافت را ستوده و از مراسم استقبال سفیران «دیوان عزیز» با آب و تاب فراوان سخن گفته است (۱۹۸۷، جزء ۳، ۱۴۷-۱۴۸؛ جزء ۵، ۳۵-۳۹). شاید در پیدایش چنین دیدگاه های منفی درباره عملکرد ایرانیان در بینش برخی از نخبگان سیاسی و فکری ایرانی، رسوبات عصیبت عربی موثر بوده است که هنوز بقایای آن در دستگاه سیاسی و فکری خلافت رواج داشت. نخبگان ایرانی نیز تحت تأثیر این گونه تبلیغات قرار داشته و نتوانستند خود را در این دوره از تأثیر آن دور نگه دارند.

بینش دینی عمادالدین در تحلیل و نقد فشارهای سیاسی- مذهبی علیه شافعیان و تغییر کیش تعدادی از شافعیان دیده می شود. او تعصب مذهبی حنفیان و آزار و اذیت شافعیان را به قصد تقرب خداوند را با نگرشی خردمندانه به نقد می کشد و می نویسد: «اینان [یاران سلطان مسعود] جماعتی حنفی مذهب بودند و با شافعیان دشمنی می کردند و به خیال خود با آزاری که به شافعیان می رساندند به خداوند نزدیک می شدند. اصحاب امام شافعی را به انواع بلا در تمام شهرها گرفتار کردند. بویژه تبعید و دورشان می کردند. آنان پوشاندن و بی قدر کردن مذهب شافعی را خواستند

ولی به عکس این مذهب به علو گرایید. می خواستند که نور او را خاموش سازند اما خداوند نورش را زیاد کرد» (همان، ۲۳۰). او در ادامه عمل تغییر کیش تعدادی از شافعیان را چنین تحلیل می کند: آنان «برای درخواست مقام یا از ترس ارباب قدرت نه از بیم خدا به مذهب ابوحنیفه داخل شدند، از این جمله عمده الدین ساوی است» (همان جا).

تأثیر تعصب مذهبی عمادالدین در تاریخ نگاری وی بیش از همه در ارتباط با اسماعیلیان دیده می شود. قضاوت ارزشی توأم با تعصب دینی در قسمت «بیان پیدایش اسماعیلیان» موج می زند. او بارها اسماعیلیان را به «کارهای زشت و قتل مخالفان» و «ایجاد فتنه» متهم می سازد (همان، ۵۷-۷۷). اما علیرغم این تعصب تحلیل جالبی از پیامدهای اجتماعی ظهور این طایفه در جامعه ارایه می دهد. او معتقد است ظهور اسماعیلیه علاوه بر بحران دینی به بحران اجتماعی نیز دامن زد. «بدینی مفرط افراد به یکدیگر»، «چسباندن وصله باطنی گری به همدیگر»، «تشدید عداوت های دیرینه مردم» از آن جمله بود. (همان، ۷۷) عمادالدین در تحلیل و توصیف نقش اسماعیلیان در تحولات این دوره گاهی دچار تناقض گویی های عجیبی شده است. از یک سو، او برخی از فرصت طلبان سیاسی را «متهم به بزرگ نمایی قدرت و تأثیر اسماعیلیان در تحولات کرده و آن را توطئه ای برای بیرون کردن رقبا از دایره رقابت سیاسی قلمداد می کند. (همان، ۱۰۳-۱۰۹) حتی او برخلاف قول رایج که عراق را شیعی مذهب و بد مذهب معرفی می کند (خواججه نظام الملک، ۲۱۰، ۱۳۴۴-۲۵۸) مدعی است که «اینان ندانستند. سلطان هم ندانست و از این نکته غافل بود که خطه خراسان آشیانه اسماعیلیان است». مرغ اسماعیلی گری در اینجا تخم نهاده و جوجه کرده و از اینجا به دیگر نقاط منتشر شده است. در خراسان قلعه های اسماعیلیان هنوز فتح نگردیده و سرچشمه این عقیده انباشته نشده است» (همان، ۱۰۹). با این همه، خود گرفتار بزرگ نمایی قدرت اسماعیلیان شده و برخی از نخبگان را به همدستی با آنان متهم نموده و در بسیاری از قتل ها رد پای اسماعیلیان را نشان می دهد. (همان، ۷۶، ۱۰۱ و ۱۰۴ و ۱۷۱-۱۷۲ و ۱۷۸) به نظر می رسد، گرفتاری عمادالدین در این تناقض گویی ناشی از تعصب مذهبی وی در قبال اسماعیلیه و ناشی از خصومت های خانوادگی با برخی

از کارگزاران بوده است. او واژه حشیشیه را درباره اسماعیلیان سوریه بکار برده است (۱۹۷۹، ۱۰۰-۱۰۱)، شاید او اولین مورخ اسلامی است که اسماعیلیان را به این عنوان مورد خطاب قرار داده است.

بینش شریعتمدارانه عمادالدین هیچگاه موجب نگردید تا وی نگرشی مشیت گرایانه در تاریخ نگاری از خود بروز دهد. نگرش مشیتی در تاریخ نگاری وی در مقایسه با تاریخ نگاری بیهقی و جوینی به مراتب کم رنگ تر مطرح شده است می توان در مقایسه با مورخان هم عصرش، او را مورخی با نگرش معطوف به «امر این جهانی» دانست. زیرا وی به عینی سازی واقعیت های تاریخی بیش از ذهنی کردن، ابهام و ابهام زایی در علل و اسباب رویدادها توجه کرده است. یعنی به رویدادهای تاریخی به صورت پدیده های غیرمقدس می نگرد که بیشتر دستمایه رقابت سیاسی و اجتماعی نخبگان جامعه است (۱۳۵۶، ۲۳۷). هر چند اعتقاد به ماورائیت به نوعی نشانگر روحیه کنجکاو و جستجوگر انسان در ایجاد نظم طبیعی است که متفاوت از نظم سیاسی موجود باشد. اما بسیاری از مورخان به دلیل ناتوانی در ارائه یک نظم طبیعی و بشری ناگزیر به دامن نظم ماورایی و مشیت گرایی تمسک می جویند. اما به جرأت می توان گفت اعتقاد به امور ماورایی در تاریخ نگاری عمادالدین، صرفاً به عنصر زینت بخش برخی از جملات معترضه ایشان بدل شده است. (۱۳۵۶، ۳۰۹ و ۳۱۵ و ۲۳۱) او در تحلیل خود امور ماورایی و دست نامریی را از ایفاء نقش محوری بازداشته است و به جایگاه انسان نه به عنوان بازیچه بدون اختیار عناصر ماورایی بلکه به عنوان بازیگر اصلی تحولات توجه کرده است. البته او منکر مقدرات نیست بلکه معتقد است «هرمدت نوشته ای و هرجمعی مدتی» دارد و می گوید «چون عاجز شوند گویند مقدرات است. عجز همان آورده مقدرات است» (۱۸۸۸، ۸). با این همه او خط فاصلی بین تاریخ نگاری و مقدرات کشیده است و بر خلاف راوندی یا جوینی مشیت گرایی در کانون منظومه فکری او قرار نگرفته و موضوعیت حاشیه ای پیدا کرده است. شاید عینی نگری به رویدادها وی را به سوی تبیین و تحلیل سوق داده است که در هم عصران وی دیده نمی شود و نمونه آن را می توان در مسکویه

و مسعودی یافت. می توان گفت عمادالدین توانسته بینش تاریخ نگاری خود را از سیطره گفتمان مسلط مشیت گرایی تا حدودی حفظ نماید.

پ) بینش انتقادی

عمادالدین به عنوان کارگزار حکومتی بیش از نیمی از عمر هفتاد ساله خود را صرف امور حکومتی کرد. (عاصی، ۱۴۱۱، ۵-۲۷) او هم مثل سایر مورخان تاریخ نگاری خود را در خدمت جاویدان سازی حکومت ایوبیان و آموزش تجربیات سلجوقیان به آن سلسله قرار داد. با توجه به روند ظاهری امور می توان گفت تاریخ نگاری وی در تداوم تاریخ نگاری رسمی سنتی است. اما مطالعه آثار تاریخی وی به ویژه نصره الفتره، جایگاه تاریخ نگاری او را از نظر محتوی فراتر از تاریخ نگاری رسمی قرار می دهد. آنچه سبب تمایز تاریخ نگاری او با بسیاری از تاریخ نگاری های زمانش می شود، بهره گیری از بینش انتقادی در تحلیل تحولات اجتماع است.

منظور از بینش انتقادی در تاریخ نگاری، یعنی بررسی انتقادی نهادها، عملکردها و روابط موجود بین آنها به منظور ارائه الگوی مطلوب و تحقق بخشیدن به این الگوها است. در نگرش انتقادی مورخ می خواهد از توصیف داده ها یا وقایع نگاری صرف فراتر رفته و به تبیین و تحلیل روابط علی واقعتی ها پردازد. این تبیین نیز به خودی خود دارای ارزش نیست بلکه وجه بارز این گونه نگرش، ارائه بدیل ها و الگوهای جدید است.

واقعتی آن است که بینش انتقادی مستلزم وجود ذهنیت خاص پیشینی درباره امور جامعه است و به خاطر عدم تطابق ذهنیت پیشینی با وضع موجود، واکنش به صورت انتقاد به شیوه های مختلف بروز پیدا می کند. نگارنده بر این عقیده است که عمادالدین تصویر یک جامعه آرمانی را در پس پشت ذهن خود داشت که سابقه آن به دوران پر محنت کودکی و نوجوانی بر می گشت، دوره ای که در برابر دیدگانش عزیزان ذلیل و دون پایگان عزیز شده بودند. عموی وی قربانی دگرگونی سیاست حکومتی فرمانروایان شده بود. او دوره ای را آرزو داشت که عزیزان در جایگاه

واقعی خود قرار گیرند. از سوی دیگر، او شاهد تضعیف روزافزون هم کیش هایش بود. مهاجرت او از اصفهان به بغداد و دمشق در جهت پیدا کردن چنین آرمانشهری بود. وقتی در بغداد مغضوب قهر سیاست خلافت گردید و دوران محنت باری را آغاز کرد بار دیگر آوازه زیبایی، امنیت و عدالت دمشق تحت حکومت زنگیان را از فقیهی دمشقی شنید (۱۸، ۱۹۷۹). گمشده خود را در آنجا یافت اما حکومت زنگیه نیز او را قانع نکرد و به ایوبیان پیوست (همان جا). همان گونه که گذشت، مهمترین رسالت تاریخ را نیز احیاء «سیاست فاضله» و بهره مندی از آن می داند (۱۸۸۸، ۴).

عمادالدین آرمانشهر خود را در دوران کوتاه مدت اما پرتلاشو صلاح الدین یافت. زیرا صلاح الدین به عنوان سلطان غازی، نابودکننده فاطمیان شیعی و برقرار سازنده سلطه مجدد راست دینی سنی در مصر، شکست دهنده صلیبیان و فاتح بیت المقدس زبائرد جهان اسلام بود. مورخ با بینش دینی مسرور از عزت اسلام بود که این پیروزی را «هجرت دوم اسلام» (۱۸۸۸، ۶) نام نهاد. از منظر هویتی می توان گفت که عمادالدین با نوشتن کتاب الفتح القسی مهمترین ویژگی هویتی اسلام یعنی «مقاومت و ستیز در برابر بیگانگان» را به تصویر کشید. چنین ویژگی هویتی زمانی قابل طرح است که منظومه منسجم فکری و تمدنی در ذهن و فکر مورخ وجود داشته باشد. کتاب نصره الفتره عمادالدین برآیند بینش انتقادی دوران آرمانگری صلاح الدین است و کتاب الفتح القسی دستامد دوره پس از رحلت صلاح الدین است. پیش و پس این دوره کوتاه مدت اما پر درخشش مورد تحلیل انتقادی مورخ قرار گرفته است.

مورخ اصفهانی، دوره سلجوقی را به نقد می کشد و دوباره وضع سیاسی - اجتماعی دوره سنجر می نویسد: «چون مدت زندگی سنجر امتداد یافت و عمرش به درازا کشید امیران بر وی چیره شدند و در مقابل او گردنکشی می کردند. کوچک حق بزرگ را تحقیر می کرد و بزرگ از کوچک عقب می ماند. حسد و حقد میان امیران جای مساعدت و هم پیمانی نشست... آراء عقاید امیران مختلف شده و هر کس از آنان به راه خود می رفت و به زیان دیگران اقدام نمود» (۱۳۵۶، ۳۳۱-۳۳۲). در جستاری دیگر می نویسد: «امیران رشته ای را قطع نمی کردند مگر آن که قبلا

اتصال آن را فکر می کردند و پیمانی را به هم نمی زدند مگر آن که پیش از به هم زدن به فکر بستن پیمانی دیگر بودند» (همان، ۳۵۵). او در نقد سلطنت نیز می نویسد: «مثل این است که طینت سلطان ها را از اصل ستم بیرون آورده باشند و طبیعت آنان بر غفلت کردن و چشم پوشی خلق شده باشد. پیوستگی نژادی نزد آنان بریده است و رحم کردن ممنوع است. احترام در خدمت شان همراه خواری است. به آنان مغرور شدن گول خوردن می باشد. صاف آنان گل آلود است. سوگند می خورند اما به خلاف آن کار می کنند. رشته دوستی محکم می نمایند سپس آن را می برند» (همان، ۲۹۲).

عمادالدین در فتح القسی با رویکردی حسرت آمیز به دوره آرمانی می نگرد و جامعه پس از صلاح الدین را به نقد می کشد. هرچند انتقاد وی به قلم فرسایی ادبی آمیخته است، اما افول ارزش های دینی و اجتماعی در جامعه اواخر عمرش را چنین به نقد می کشد. «منجیق ها امروز یورش نمی برند. حریفان مبادله آتش ندارند. سورها با قوچ های سربالا شاخ به شاخ نمی شوند. گذشتگان شایسته بدون سلاح می جنگید. یک نفر از آنان ده نفر را پابرهنه و بی سلاح شکست می داد. به مرگ حریص تر بودند از ما به زندگی، شوق دیدار خدا سبب دیدار دشمنان بود. اکنون شام فتح شده، اما اسلام ضعیف شده و جوانیش سپری شده پوستش نازک گشته و غریب افتاده طلیعه [سال] ششصد پدیدار گشته. جنگ فراوان دیده، از تله های شرک لغزیده، اما شب و روز جامه اش را کهنه کرده، شاخه ترش را خشکیده است. دست رنگین او تغییر یافته، دلها قساوت یافته، بصیرت ها ناپینا گشته، عرض دنیا کروکور ساخته، زندگی کم دنیا بهره آخرت ما را مشغول کرده است. کافران تخت شان خشن، ملک شان گسترده، در گمراهی بینا و برای جنگ حریص شده اند... شیطان زشتی ها و بیدادگری ها را برایشان زیبا جلوه داده است. (۱۸۸۸، ۶-۷).

عمادالدین در روند آسیب شناسی و انحطاط شناسی نقش سلطان و نخبگان را به طور مشترک مورد نقد قرار می دهد که فرازی از نقد سلطنت بالاتر ذکر شد. نقد نخبگان نیز نتیجه عینی و تجلی ملموس این نوع نگاه آرمانی است. وی با الگوسازی شخصیت صلاح الدین سعی

دارد جامعه وی را به تن سلاطین و جامعه پیروانش را بر تن نخبگان گذشته کند و از این زاویه به نقد نخبگان می پردازد. انتقاد از نخبگان در آثار او محدود و با سپهر سیاست محدود نمی شد بلکه وی از رفتار اجتماعی تا رفتار سیاسی، از آزمندی های شخصی تا ناکارآمدی ساختارها و نخبگان را در بر گرفته است. نگرش انتقادی او بر رفتار سیاسی و حتی اخلاقی نخبگان و سلاطین سلجوقی، برآیند مورخ بریده از سیاست یا دیوانی دون پایه با ذوق نیست بلکه انتقاد دولت مردی عالی رتبه است. اما باید اعتراف کرد که وی از عهده نقد همه جانبه دوره سلجوقیان به مراتب بهتر از دوره صلاحیه و زنگیه برآمده است. واقعیت آن است که الفتح القسی توصیف جامعه آرمانی است و رویکرد نقادانه از آن را هم در بر گرفته، اما رویکرد انتقادی عمادالدین تعدیل گشته و مورخ بیشتر در مقام تصویرگر و وقایع نگار کم انتقاد ظاهر شده است.

بینش انتقادی عمادالدین تلاشی برای نشان دادن پیچیدگی های رفتار انسانی در قبال پدیده های تاریخی است. او سعی دارد بین جاه طلبی های کودکانه انسان ها و آرمان های فردی و زوال سیاسی و اجتماعی پیوند برقرار سازد. این امر مستلزم شناخت روحیات روانی انسان ها است. او در تحلیل پدیده های تاریخی سعی دارد جای پای انسان های آزمند و حریص به ثروت و قدرت را نشان دهد. به سخن دیگر، او به آسیب شناسی رفتار نخبگان پرداخته و علل قدرت گیری و زوال آنان را با رویکردی روانشناسانه مورد بررسی قرار می دهد (۱۳۵۶، ۲۳۴-۲۷۳).

تحلیل انتقادی عمادالدین دیدی پیچیده و در عین حال غم انگیز از تاریخ سلجوقیان بدست می دهد که چگونه امپراتوری عرصه جولان اسپان سرکش قدرت طلبان شده است؟ چگونه بنیادهای جامعه در نتیجه این قدرت طلبی رو به ویرانی گذاشته است؟ وی توصیفی تحلیلی از نخبگان ناکارآمد و نالایق وابسته اوایه می دهد که چگونه «با تمام نقصان ها در کامل ترین مقام ها جا گرفته اند. (همان، ۲۳۳) او با مهارت تمام نشان می دهد که چگونه فساد اخلاقی، سیاسی و اقتصادی به بی عملی و انفعال کامل کارگزاران می انجامد. در باره مویدالدین مرزبان وزیر اواخر دوره سلجوقی می نویسد: «او از مقام وزارت بنام و از مقام به تشریفات بسنده

کرد... عادت به باده گساری داشت. به جایی نمی رفت مگر با کنیزکان مطرب و به جای دعا آواز می خواند. وزیرهایی که امیران داشتند بر کار این وزیر چیره بودند و به مقامش رسیده بودند. نه حرفش را کسی می شنید و نه روش او را پیروی می کردند. وزیر نه مورد سپاس گذاری بود و نه از او شکایت می شد نه از او کسی می ترسید و نه به وی کسی امیدوار بود» (همان، ۲۳۴-۲۳۵). در نگرش تحلیلی از جامعه و سیاست سلجوقیان می گوید: «در حکومت سلاجقه دیده نشده که وزیری معزول گردد و به جان یا مالش تعرضی نشود مگر این وزیر [تاج الدین بن دارست] (همان، ۲۵۹). او بی ثباتی و ناپایداری عهدها و میثاق ها را ناشی از تزلزل اخلاقی می داند که دامنگیر جامعه و نخبگان شده است (همان، ۳۵۵).

در پایان تذکر این نکته ضروری است که وقتی ما سخن از بینش انتقادی عمادالدین می کنیم قصدمان مقایسه با مکاتب انتقادی اروپایی نیست. اما به جرات می توان گفت بینش انتقادی او نوعی نگرش نظام مند و از پیش اندیشیده است و نگارنده نگرش تحلیلی عمادالدین را هم سطح مسعودی، بیهقی و مسکویه می داند. اگر نقطه عطف تحلیل تاریخی بیهقی را تحلیل رقابت و ستیزه دو جناح قدرت پدربیان و پسران بدانیم. به طور قطع و یقین نقطه اوج تحلیل عمادالدین را نیز در تبیین رقابت ستیزه جویانه دو جناح قدرت یعنی عراقیان و خراسانیان باید دید. به این دلیل، نگارنده عمادالدین را مورخ انحطاط می داند که با وسواسی ستودنی به تحلیل افول سلجوقیان پرداخته و درخشش کوتاه مدت صلاح الدین نیز نتوانست او را امیدوار سازد و او به افول تمدن اسلامی پی برده بود.

دستامد گفتار این که، فهم روش تاریخ نگاری عمادالدین بدون آگاهی از بینش تاریخی وی امکان پذیر نیست. مولفه های سه گانه بینش تاریخی (نخبه گرایی، شریعتمداری و انتقادی) چنان درهم پیچیده و تنیده شده است که تفکیک شان از هم میسر نیست. البته سهم هریک از این مولفه ها در تمامی آثار او همسان و یکسان نیست، بلکه به تناسب نگارش آثار، شرایط زمانی و مکانی روند صعودی یا نزولی دارد. مثلا در کتاب الفتح القسی و البرق الشامی بینش شریعتمدارانه

بیشتر نمود یافته است. در نصره الفتره بینش نخبه گرایانه و انتقادی تبلور زیاد یافته است. در خریده القصر و جریده العصر که گزیده نویسی است، رویکرد نخبه گرایانه بسیار برجسته است.

روش تاریخ نگاری

مورخ همواره باید دو هدف بزرگ و متمایز را پیش رو داشته باشد: اول وفاداری به واقعیت پدیده های تاریخی که به ذهن خواننده القاء می کند. یعنی باید از مفاهیم و واژگانی بهره گیرد که بیشترین نزدیکی را به خود واقعیت پدیده ها داشته باشد. یا القاء واقعی بودن را بکند. به سخن دیگر، انتخاب مفاهیم و روایت های واقعی نه واقعی نما و افسانه ای و بهره گیری مناسب از آنها مرحله مهمی از کار مورخ است. دوم ذهن خواننده را متوجه پدیده هایی کند که ارزش تامل کردن دارند. ارزش واقعه و روایت خود را یادآوری نماید. (استفورد، ۱۳۴۸، ۱۴۱-۱۸۵). بدیهی است مورخ نمی تواند تمام رویدادهایی که واقعا روی داده به دلایل متعدد از جمله عدم امکانات کافی، فقدان زمان کافی و غیره ثبت نماید. بنابراین باید به دنبال گزینش باشد. در گزینش مورخ عواملی چون اجماع مورخان، اهمیت و تاثیر رویدادها در جامعه، اهمیت رویداد برای مورخ از نظر اندیشه و احساسات و نگارش و غیره دخیل است (همان جا). گزینش به معنای نقض بی طرفی مورخ نیست بلکه ابزار گریز ناپذیر و بیانگر و ناظر بر حضور مورخ در متن نگارش و تاریخ است. تاریخ نگاری سلجوقی را از نظر روش و بینش می توان به دو دسته تاریخ نگاری مکانیکی و ارگانیکی تقسیم کرد. البته این دو نوع تاریخ نگاری مختص دوره سلجوقی نیست بلکه می توان نوع تاریخ نگاری سایر دوره ها را بر اساس شاخص های تاریخ نگاری این دوره تعیین کرد. شاخصه ها و ممیزه های تاریخ نگاری دو گانه بالا به شرح زیر است:

۱- در تاریخ نگاری مکانیکی تلاش بر آن است تا داده های تاریخی به گونه ای بازسازی و تدوین شوند که کمترین تأثیر جامعه بر محتوی نوشته و اندیشه ها دیده شود در حالی که تاریخ نگاری ارگانیکی باز تاب دهنده تأثیرات و تاثرات جامعه بر نوشته و اندیشه مورخ است. بدیهی

است مورخ به عنوان انسان اجتماعی توان خارج شدن از شعاع تاثیرات تحولات بر اندیشه و عملکردش را ندارد اما در اینجا سخن از میزان تاثیرپذیری است.

۲- در تاریخ نگاری مکانیکی، گذشته واقع شده بدون توجه به روابط علی و معلولی بازسازی و تدوین می شود. در حالی که تاریخ نگاری ارگانیکی تبیین علی ارایه می دهد. به همین سبب، در تاریخ نگاری مکانیکی رویدادها پدیده هایی مستقل از هم دیده می شود که اغلب پیوندشان در ماوراء و توسط عناصر نامرئی صورت می گیرد. درحالی که در تاریخ نگاری ارگانیکی تحلیل علی از واقعات اتفاقیه ارایه می شود. رویدادها پدیده های مستقل از هم نیستند بلکه متصل به هم هستند. این پیوند امری دنیایی است نه ماورایی.

۳- در تاریخ نگاری مکانیکی نقد و حضور مولف در متن بسیار کم رنگ است. درحالی که آن دیگری، مشحون از تاملات انتقادی و حضور مولف در متن است. این حضور در دو محور خودنمایی می کند: اول این که، مورخ بخشی از حضورش را از طریق نگارش درباره مشاهدات خود نشان می دهد. بخشی دیگر را از طریق اظهار نظر، تحلیل و تبیین تحولات بروز می دهد. آنچه بیش از همه ما را در درک پدیده های تاریخی یاری می رساند، بیان خشک داده های تاریخی نیست، بلکه تحلیل داده ها و بیان اندیشه نهفته در ورای این داده هاست. به سخن دیگر، درغیاب مولف و اندیشه او در متن، روایت ها به انبانی از داده های تاریخی فاقد بینش و فهم تبدیل شده و از شناساندن واقعیت های زمانه ناکام خواهد ماند.

۴- در تاریخ نگاری مکانیکی، بازیگران تاریخی نمود چندانی ندارند گویی تحولات خود به خودی و بدون ایفاء نقش بازیگران روی می دهد. درحالی که تاریخ نگاری ارگانیکی آمیزه ای از تبیین قصدی (تبیینی معطوف به اراده و اقدام انسانی) و علی ارایه می دهد.

بسا توجه به تقسیم بندی بالا و ویژگی های یاد شده، تاریخ نگاری عمادالدین در ردیف تاریخ نگاری ارگانیکی قرار می گیرد. چون واجد ویژگی های یاد شده است. آثاری چون سلجوقنامه ظهیرالدین نیشابوری و راحه الصدور و آیه السرور جزء تاریخ نگاری مکانیکی قرار

می گیرند. عمادالدین در نوشته های تاریخی خود با وجود فراز و نشیب ها، در تصویر سازی کلی قابل فهم کوشیده و توفیق بدست آورده است. تاریخ نگاری او پرتحرک، پویا و سرزنده است. بخشی از این سرزندگی ناشی از منابع وی و بخشی دیگر ناشی از بینش تاریخ نگاری اش است.

عمادالدین در تاریخ نگاری خود همه منابع مورد استفاده را ذکر نکرده است، اما در کل می توان منابع او را به چند دسته تقسیم کرد: منابع اسنادی اعم از دیوانیات و اخوانیات، مسموعات و مشاهدات، منابع کتابی همچون کتاب انوشروان بن خالد کاشانی و دیوان اشعار.

عمادالدین برای بهره گیری از منابع بالا، دست به جرح و تعدیل روایت ها زده است. تلخیص و ترجمه کتاب انوشروان و گنجاندن آن در النصرة الفتره سبب شده تا وی ناخواسته بخشی از نگرش های بدبینانه او را در تاریخ خود منعکس نماید. البته گاهی وی نظرات انوشروان را نقد و گاهی توضیحاتی برای آنها نوشته و روایت های او را تکمیل کرده است. در کل، عمادالدین روایت هایی که مطابق اسناد، مشاهدات خود نبوده و حتی مسموعات غیر معقول و مقبول را حذف کرده و روایت صحیح را انتخاب کرده است. از این رو، در آثار او کمتر با روایت ها و نظرات موازی روبرو هستیم. عمادالدین درباره روش گزینش رویدادها و روایت ها در مقدمه الفتح القسی می نویسد: «شهادت نداده جز به آنچه خود دیده و شاهد بوده ام ... جز به بیان آنچه دیده ام اقدام نکرده ام. اعتماد و اتکا نکرده ام جز بر پایه آنچه خود شخصا آن را مشاهده کرده ام. تا روشن نشده ام آن را روشن نساخته ام و جز به دنبال راستی نرفته ام، جز حق را نگفته و به آخر نرسانده ام. کلمه ای بی جا [بی سند] بیان نکرده ام. در این کار جز به رضای خدا که پایانی ندارد، تکیه نکرده ام» (۱۲، ۱۸۸۸).

هر گاه او با استفاده از تکنیک ها و روش تاریخ نگاری خود صحت روایت را استنباط نمی کرد - در موارد معدودی - به ذکر نظرات مختلف می پرداخت. مثلا درباره مرگ ناهنگام سفیر خلیفه نزد سلطان سلیمان می گوید: «این قضیه از شگفت ترین اتفاقات و غریب ترین امور شگفتی انگیز بود. تا آنجا که مردم درباره این واقعه گفتگوها کردند و علت های مختلفی برای آن

تراشیدند. گفته شد که حاجب را به کشتن بعد از حبس کردن و یا سم خوردن مختار کردند. در هر صورت حاجب بیچاره شد و نیز گفته شد که مرگ حاجب به تقدیر خدایی بود و به علت تمام شدن پیمانۀ عمرش بوده (۱۳۵۶، ۳۵۳). در موارد نادر، پس از نقل روایت های موازی از عبارت مصطلح «والله اعلم» استفاده کرده است (همان، ۳۵۴).

از دیگر تکنیک های روشی عمادالدین، استفاده از گزاره هایی است که رولان بارت به آنها «گذرنمای معیار» (۱۳۷۳، ۸۳-۹۶) نام نهاده و نگارنده آنها را «گزاره های دلالتگر» می نامد. یکی از این گزاره ها اشاره صریح به روایتی از متنی دیگر است. به عنوان مثال، روایت هایی که عمادالدین از انوشروان یا قاضی فاضل و سایر منابع نقل کرده با اشاره مستقیم آنها را تعیین کرده است و این نقل قول را با گزاره هایی همچون «انوشروان گفت» مشخص ساخته است.

گونه دوم از گزاره های دلالتگر، استفاده از عبارت هایی برای تنظیم گفتار و نوشتار است و مورخ به کمک این گزاره ها از مسیر بازگویی روایت گریز زده یا دوباره بر سر روایت بازگشته است. این گزاره ها نوعی جایجایی در گفتار و یا گسست متنی را نشان می دهد که نویسنده به دلیل ضرورت های نگارشی یا شناساندن هر چه بیشتر کارگزار یا منطقه یا ضرورت های ادیبانه و شاعرانه و حتی روایدهای حاشیه ای به مطلبی جدید پرداخته و مطلب پیشین را موقتاً ترک کرده است. پس از ارایه توضیح لازم با عبارت خاص «عادالحديث» یا «بازگردیم به گفتار» پیوند زده است. (۱۳۵۶، ۲۵۴ و ۳۱۴ و ۳۴۷ و ۱۸۸۸، ۷۱). او وقتی از یک کارگزار موثر و مهم برای اولین بار یاد می کند به توصیف ویژگی ها و سابقه سیاسی و دیوانی او پرداخته و سعی می کند با مروری کلی جایگاه و نقش او را در ساختار قدرت نشان دهد. این توصیف اغلب همراه با شمایل نگاری و خصایب نگاری است. در مواردی مورخ با استفاده از گزاره دلالتگر به بیان حوادث آن خواهیم پرداخت «دلالت لازم را برای تنظیم گفتار انجام داده اما در بازگشت به مطلب اثری دیده نمی شود. در چنین مواقعی گسست ترمیم نشده باقی مانده است. «شتاب» سومین گونه از گزاره های دلالتگر است که در تاریخ نگاری عمادالدین دیده می شود و به این معنی است که هر

چه مورخ به زمانی که وقایع آن دوره را بازگو می کند نزدیکتر باشد به همان نسبت فشرده‌گی کلام بیشتر و حرکت اداوار زمانی رویدادهای آن باز گفته می شود کندتر می شود. یعنی زمان تاریخی و زمان کتاب تاریخی باهم سازگار و یکنواخت نیستند. هرچه زمان تاریخی کند حرکت کند به همان نسبت به عمق زمان کتاب تاریخی افزوده می شود (بارت، ۱۳۷۳: ۸۳-۹۶). سازگاری دو زمان مذکور در نصره الفتره بیش از دو اثر شامی عمادالدین است. ارایه رویکرد تحلیلی انتقادی و عدم دسترسی به اسناد کافی و شخصیت های بازیگر سبب شده ایشان از بسیاری از رویدادها سریع بگذرد. در حالی که در آثار شامی اش با دقت یافته های تاریخی خود را تدوین می کند. شاید به این سبب زمان دقیق رویدادها ارزش واقعی خود را نزد عمادالدین در کتاب نصره الفتره از دست داده است. او به تاریخ رویدادها دقت نکرده و پاره ای اغلاط در تاریخ وقوع رویدادها دیده می شود (۱۳۵۶، ۳۵ و ۹). اما در آثار شامی تاریخ، روز، ماه و سال دقیق رویدادها را بیان کرده است.

«گزاره های تکمیلی» چهارمین گونه از گزاره هاست که مورخ برای سامان دادن و تنظیم مطالب حاشیه ای و زاید بر روایت های سیاسی پیوسته، از آن استفاده کرده است؛ عبارت هایی همچون «بیان برخی حادثه ها» یا «بیان حوادث و وقایع موافق و مخالف» یا «بیان وقایعی که در این سالها اتفاق افتاده است» یا «فصل دیگر» (۱۳۵۶، ۵۲ و ۲۶۴ و ۲۶۹؛ ۱۹۷۹، ۳۳۲ و ۲۸۳ و ۱۵۴ و ۱۴۸). گزاره های تکمیلی عناوینی است که مطالب پراکنده و جنگ و آوار در آن گرد آمده است. این اخبار و رویدادها لزوما دارای پیوستگی منطقی نیستند بلکه برای مورخ به دلایل مختلف امکان درج آنها در لابلای سایر مطالب میسر نبود. یا اطلاعات وی آن قدر کم بوده که ضرورت ذکر عنوان مستقل را طلب نمی کرد. مسایل اجتماعی همچون سیل، زلزله، بیماری، پندهای اخلاقی و سیاسی و وفیات از آن جمله است. وفیات نویسی یکی از ویژگی های تاریخ نگاری قرن ششم و هفتم است. به نظر نگارنده، نگرش نخبه گرایانه عمادالدین سبب شده وی در پایان سال ها

و یا به مناسبت درگذشت شخصیت های مذهبی، علمی، سیاسی و دیوانی به معرفی آنها پردازد. گاهی هم وفیات نویسی در گزاره های تکمیلی بیان شده است.

در پایان این بخش اشاره به شیوه نگارشی و زبان قلمی عمادالدین ضروری است. آثار او تمام ویژگی های نثر فنی را داراست. این آثار پر از سجع، موازنه، تجنیس، تشبیه و دیگر صناعات بدییه و تلمیحات، استدلال های قرآنی و حدیثی، امثال عرب و شعر عربی است. در این شیوه تا آنجا پیش می رود که کمتر صفحه یا سطر می توان یافت که یک یا چند تجنیس و تشبیه و سایر صناعات ادبی بکار نرفته باشد. حتی سجع نویسی در عناوین کتاب ها هم دیده می شود. باید گفت، دل بستگی عمادالدین به ادبیات کمتر از تاریخ نیست. تاریخ نگاری یکی از عرصه هایی است که او هنر ادبی و شعری خود را عرضه کرده است. هرچند امروزه، پژوهشگران و صاحب نظران تاریخ، متون تاریخی متکلف را به نقد می کشند و نگارش مرسل و ساده را نثر اصیل تاریخ می پندارند (زرگری نژاد، ۱۳۸۰، ۲۰۱-۲۳۶). اما باید گفت که نمی توان زبان ادبیات و زبان تاریخ را از هم جدا ساخت. زبان متکلف، زبان قلمی دبیران بوده است. هرچه مقام و جایگاه دبیران در حاکمیت سیاسی بالاتر بود، آنان به نگارش های فنی بیشتر احساس نیاز می کردند. به عبارت دیگر، نگارش متکلف به نوعی بیان احساس و اخلاق طبقاتی دبیران مورخ بوده است. واقعیت آن است که عمادالدین ادیب مورخ بود نه مورخ ادیب. خود او نیز به اهمیت و دوگانگی کار خود آگاه بوده و سعی کرده کتابش جامعیت لازم را دارا باشد. از این رو می گوید من در این کتاب برای ادیبان و خبرجویان در بهره مندی از جنبه های زیبای ادبی و اخبار درست براساس قریحه، سلیقه و عقل شان سهم قرارداده ام (۱۸۸۸، ۳). غور ادیبان مورخ غور پنهانگر و زیباشناختی بود تا غور ژرفانگرا نه رویدادها. با این همه، عمادالدین دست کم درنصره الفتره غور ژرفانگرا نه و پنهانگرا نه را هم زمان پیش برده است.

لازم به یادآوری است که ساده نویسی و متکلف نویسی دو جریان ادبی به موازات هم تا سده سیزدهم قمری ادامه یافت. در قرن هشتم به دلیل ارج و قرب متون متکلف، تلاش های زیادی برای

تبدیل متون ساده به نثر فنی صورت گرفته است (شمیسا، ۱۳۷۷، ۸۵-۱۰۷). البته در آن زمان جریانی نیز به ساده سازی متون همت گماشته بود که اقدامات و آثار بنداری اصفهانی از آن جمله است.

نتیجه

عمادالدین مورخی دارای منظومه اندیشگی است که اجزای این منظومه از اصل هماهنگی برخوردارند. این هماهنگی ناظر بر رابطه سازگار بین جزء و کل روایت تاریخی است. به سخن دیگر، ایشان علیرغم برخی گسست های متنی توانسته در بسیاری از موارد پیوند جزء و کل را برقرار کند و این گسست ها موجب سلب ارزش و اعتبار تاریخ نگاری او نشده است. چنین توفیقی ناشی از نوع نگرش ارگانیک او بر جامعه و اجزاء آن است. عمادالدین معتقد است که بین اجزای حکومت رابطه تعامل برقرار است. سلطان در رأس حکومت، حکم سر و نخبگان (نظامیان و دیوانیان) حکم بازوان را دارند (۱۳۵۶، ۲۴۰). جریان منظم امور حکومتی منوط به همکاری ارگانیک تمام اعضاء بویژه اعضای حساس همچون سر و بازوان دارد. با به هم خوردن این تعادل، نظام جامعه نیز به هم می خورد. هرچند این نوع نگرش سابقه اش به افلاطون می رسد اما بهره مندی از این تفکر موجب شده در اندیشه وی نوعی نگرانی از آینده جامعه اسلامی موج بزند. او با این نگرش به سراغ تحلیل انحطاط و زوال امپراتوری سلجوقی رفته و به نظر نگارنده، مهمترین اثر و شاهکار تاریخی خود را (نصره الفتره وعصره الفطره) بوجود آورده است.

البته برخی از صاحب نظران از جمله لبرای مصحح کتاب سنا البرق الشامی، کتاب البرق الشامی را مهمترین اثر تاریخی عمادالدین به حساب می آورند. شاید از لحاظ حجم و بهره مندی از اسناد گفته شان درست باشد؛ اما واقعیت آن است که نگرش عمادالدین در این کتاب نگرشی تأییدگرایانه است، نقد در آن کم رنگ است و با تواریخ رسمی فاصله زیادی ندارد در حالی که در نصره الفتره نگرش آسیب شناسانه جای نگرش تأییدگرایانه را گرفته است. به این دلیل می توان

گفت، تاریخ نگاری عمادالدین در این کتاب یکی از حلقه های قابل تامل تاریخ نگاری انتقادی ایرانی - اسلامی است.

سبک نگارشی عمادالدین علیرغم تکلف آن، به گونه ای است که خواننده با هر بار خواندن مطالب تازه ای یاد می گیرد. از این لحاظ با تاریخ بیهقی و تجارب الامم قابل مقایسه است. آنچه بیش از همه اثر وی را خواندنی می کند بهره مندی از واژگانی است که با بینش انتقادی او هماهنگی کامل دارد حتی واژگان توصیفی خیالی او نیز بسان واژگان توصیفی واقعی در تبلور دیدگاه او موثر است. هماهنگی موجود این احساس را در خواننده ایجاد می کند عمادالدین مورخی متعهد است که در صدد دردشناسی و درمان است.

نکته دیگر، شیوه ترکیبی ایشان در نقل و نقد روایت ها از زبان فاعلان و غیر فاعلان و حتی منتقدان است. ایشان در تاریخ نگاری خود تنها به روایت فاعلان که بیشتر جنبه توجیه گری دارد اکتفا نکرده و آن را محور قرار نداده است؛ بلکه سعی کرده از منظرها و دیدگاه های مختلف به رویدادها بنگرد. این شیوه در همه آثار به یک اندازه نیست و در نضره الفتره بیش از دیگر آثار تجلی یافته است. این ویژگی های تاریخ نگاری عمادالدین ذهن و فکر خواننده را با خود به اعماق حوادث رسوخ می دهد. یعنی بین ذهن خواننده و پدیده های تاریخی نقیبی می زند. او برای این ایجاد این پیوند، از توجه به مسایل روانشناختی و انگیزه شناسی فاعلان نیز غافل نیست.

به نظر نگارنده، این ویژگی های مهم تاریخ نگاری عمادالدین سبب شده تا قضاوت های او درباه بسیاری از نخبگان عصر خود، تاکنون به عنوان قضاوت درست مورد توجه قرار گیرد و تاریخ نگاری او مایه و بنیاد اصلی تاریخ نگاری شام و مصر در قرن هفتم به بعد قرار گیرد طوری که کمتر کتابی در باره حکومت زنگیه و صلاحیه می توان یافت (مثل کتاب ابوشامه و کتاب ابن واصل) که تحت تاثیر مستقیم یا غیرمستقیم تاریخ نگاری او نباشد. با توجه به اهمیت و جایگاه تاریخ نگاری عمادالدین در شام و مصر، پرداختن به این مساله فرصتی دیگر می طلبد.

منابع و مآخذ

- ابوشامه، شهاب الدین عبدالرحمن بن اسماعیل (۱۴۲۲)، کتاب الروضتین فی اخبار الدولتین النوریه والصلاحیه، وضع حاشیه وعلق علیه ابراهیم شمس الدین، بیروت، دارالعلمیه.
- بارت، رولان (۱۳۷۳)، «گفتار تاریخی»، ترجمه فضل الله پاکزاد، ارغنون، شماره ۴، سال اول، زمستان بیهقی، ابوالفضل (۱۳۷۴)، تاریخ بیهقی، تصحیح علی اکبر فیاض، چاپ چهارم، تهران نشر علم.
- حلمی م احمد (۱۳۶۱)، «تاریخ نگاری اسلامی از قرن ششم تا هفتم هجری (دوره زنگیان و ایوبیه)»، تاریخ نگاری در اسلام، ترجمه یعقوب آژند، تهران، نشر گستره.
- خواجہ نظام الملک (۱۳۴۴)، سیاستنامه، تصحیح مدرسی چهاردهی و با حواشی محمد قزوینی، چاپ دوم، تهران انتشارت زوار.
- خیراندیش، عبدالرسول (۱۳۸۰)، «اتارها در منابع متقدم عصر مغول ایران»، تاریخ: مجله تخصصی گروه تاریخ ضمیمه مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، شماره ۱، سال دوم.
- راوندی، محمد بن علی بن سلیمان (۱۳۶۴)، راحه الصدور وآیه السرور، تصحیح محمد اقبال و حواشی مجتبی مینوی، چاپ دوم، تهران، امیر کبیر.
- زرگری نژاد، غلامحسین (۱۳۸۰)، «خاوری شیوازی و تثبیت مکتب تاریخ نویسی استرآبادی»، تاریخ: مجله تخصصی گروه تاریخ، ضمیمه مجله تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی، شماره ۱، سال دوم.
- شمیسا، سیروس (۱۳۷۷)، سبک شناسی شر، چاپ پنجم، تهران، میترا.
- عاصی، حسین (۱۴۱۱)، العماد الاصفهانی: حیات و عصره (۵۱۹-۵۹۷ ق)، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- کاهن، کلود (۱۳۵۲)، «بررسی منابع تاریخی مربوط به دوره سلجوقی (۱) و (۲)»، ترجمه اسماعیل دولتشاهی و غلامرضا همایون، مجله سخن، دوره ۲۳، شماره ۳ و ۴، بهمن و اسفند.
- کاهن، کلود (۱۳۷۹)، «تاریخ و مورخان اسلامی تا پایان دوره عباسی» ترجمه شهلا بختیاری، فصلنامه تاریخ اسلام، سال یکم، پاییز.

کاتب اصفهانی، عمادالدین (۱۳۵۶)، *نصره الفتره وعصره الفطره*: تلخیص بنداری اصفهانی بانام زبده النصره ونخبه العصر، ترجمه محمدحسین جلیلی با نام تاریخ سلسله سلجوقی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.

کاتب اصفهانی، عمادالدین (۱۴۲۵)، *نصره الفتره وعصره الفطره*: تلخیص بنداری اصفهانی بانام زبده النصره ونخبه العصر، قدم له یحیی مراد بانام *دوله آل سلجوق*، بیروت، دارالکتب العلمیه.

کاتب اصفهانی، عمادالدین (۱۹۷۹)، *البرق الشامی*: تلخیص بنداری اصفهانی با نام *سنة البرق الشامی*، مقدمه فتحیه نیراوی، مصر مکتبه الخانجی.

کاتب اصفهانی، عمادالدین (۱۹۸۷)، *البرق الشامی*، جزء ۳، تحقیق و تقدیم مصطفی الحیاری، عمان.

کاتب اصفهانی، عمادالدین (۱۹۸۷)، *البرق الشامی*، جزء ۵، تحقیق و تقدیم فالح حسین، عمان.

کاتب اصفهانی، عمادالدین، (۱۴۲۳) *الستان الحامع لجميع تواریخ اهل الزمان*، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، بیروت، المکتبه العصری.

کاتب اصفهانی، عمادالدین (۱۸۸۸)، *الفتح القسی فی الفتح القدسی*، تصحیح کارلوندبرگ، پاریس

کاتب اصفهانی، عمادالدین (۱۳۷۷)، *خریده القصر وجریده العصر: فی الذکر فضلاء اهل فارس وبلاد العجم*، تقدیم و تحقیق عدنان آل طعمه، تهران، نشر میراث مکتوب.

کچویان، حسین (۱۳۸۲)، *فوکو و دیرینه شناسی دانش*، تهران، دانشگاه تهران.

مسکویه، ابوعلی، *تجارب الامم و تعاقب الهمم* (۱۳۶۹)، ترجمه ابوالقاسم امامی، تهران، سروش.

نیشابوری، ظهیرالدین (۱۳۳۲)، *سلجوقنامه*، تهران، کلاله خاور.



پروہشکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی